

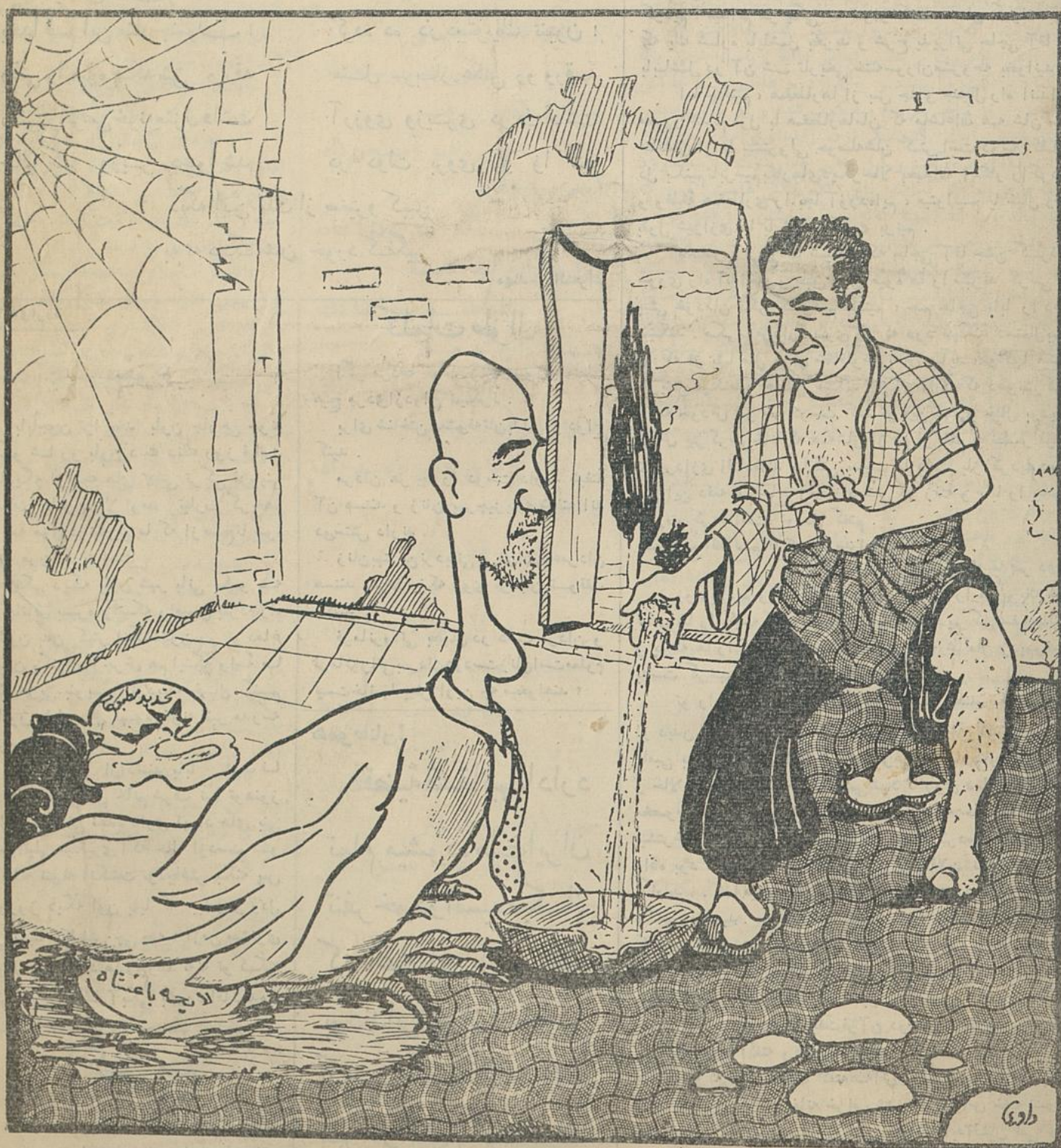
بابا شکر

۵ شنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۲۲

(تک شماره سه ریال)

سال اول - شماره نوزدهم

بابا شکر نامه ایست مستقل و منتسب به هیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست



انشاءالله این تخم لُق هم جو جه نخواهد داد...
(رجوع شود به اخبار کشور همین شماره)

ندارم باک

ره تریاک

بها بیافزاید

شده پدید

سرشته نبود

حاج آقانوئی

لاوری

این بود تا خونه
نون خالی کردیم
ز سر خودمون
هنمون بیرون برید
بچون من بیچاره
زاون پنج اشکوبه
باباشمل کرده بود
ند و بعد از اونکه
ننو بحال و روز
باقی حساب هارو
چا کر هم تو این
با نشسته و داشتم
که یه هو چشم
وغ بلوغی از دست
بهم چشمک میزنه
ورش داشتم و دق
ده جرجرش کردم
ده شور این مشروطه
دش برامون آمد
۱- شیخ بشم الدین

بابا شکر

منتشر میشود
نول : رضا فتحی
آباد جنب کوچه
۵۴-۸۶

میشود . اداره در
للات وارده آزاد
صی و آگهیها با

ک

۱۵ ریال

»

شتر مرغ سر طق !!

محسن آقای ریش بز الاشرف
یکی میخاد که لفت و لیس بکنه
یکی میخواد کلا بزاره سرش
واسه حفظ مقامش این قاضی
هم محلها میگن که این سر طق
حالا بازم که اومده سر کار
قانونی طرح کرده پیچیده
نمدونم از کجاشد آفتابی
قد او قد عوج بن عرجه
بخدا قسم این منار جنوب!
وقتی را میره بسکه شق و رقه
وقتی تو کرسی خونه منزل داشت
حالی که وزیر دعوا شد

دیگه این ملت از صغیر و کبیر
به ته دیگ شان خورد کفگیر

دوره اش کرده اند از اطراف
خاله خانجی شورئیس بکنه
خوش خوشک یه هو جا کنه پسرش
همه رو کرده از خودش راضی
بوده در باغ شاه مستنطق
باز از اون کارائیس دس وردار
نک روزنومه چی هار چیده
این شتر مرغ کله مرغابی!
اگ بخوابه از این جاتا کرجه
کرده ده دز دیتویک تنبون!
مثل سرباز عکس رو ورقه
آرزوی وزیری در دل داشت
در دولت بروی او وا شد

مهندس الشعراء

نامه وارده

پیغوم

باباجون ترا بغدا باون جارچی خونه
بگو شما رو باون دنک دنک روز قیامت
مادیگه از لچه های کاشی ترکی قزوینی
شیندن دلبون بالا اومد . تیارت گریه هم
واسه مون در نیارین ما که از صبح تا شوم
کار مون گریه است .
یکی دیگه باون شهر بانی بگو به
آجاناش بسره وقتیکه وامیسن ب مردم راه
نشون بدن کمتر انگشتشون رو تو دماغ
شون بکنن . آخرش هم اینکه واسه ما
کم عربی بنویس . نزدیکه خیال کنم
پاتوق بابا عوض قهوه خونه قنبر مدرسه
سپه سالاره .

ارادتمند بابا شرف نسا
باباشمل: آهای خانم شرف نسا توهنوز
والده مصطفی نشده داری ایراد های بنی
اسرائیلی میگیری اگه حالا ازدست تو
آجانه تنونه انگشت تو دماغش بکنه پس
دوروز دیگه اون بابا که میبایس و ردل
تو بشینه تکلیفش چی چیه ؟ ازمن میشنوی
عوض این ایراد ها روزها نه نه تو کمک
کن زیاد اشکنه آبکی بخورد اقات نده .

آگهی مهم

برای چند روزنامه که اخیراً منتشر
شده است و خریدار ندارد چند نفر خواننده
لازم است . بکسانی که مایل باشند یک
چیزی هم دستی داده میشود .

کلمات طوال

اگر مردها خیاط زنانه بودند مسلماً
هیچ مردی از دواج نمیگردد .
برای شناختن معشوقه تان با او از دواج
کنید .
مردان هر چه را دوست دارند شیفته
آن هستند و زنان بهر چیزیکه شیفته اند
دوستش دارند .
زنان بهترین نردبانی برای ارتقاء مردان
هستند بشرط اینکه روی نردبان توقف
نکنند .
فرمانروائی بجهان در دست مردان و
فرمانروائی ب مردم در دست زنان است معلوم
نیست خانها بیش ازین چه میخواهند ؟

هموطنان!

قضیه قشقا ئیها دارد
تمام میشود . ملت ایران
تنفر خود را نسبت بکسانی
که باعث این امر شده
بودند ابراز و از اشخاصی
که سبب ختم غائله و مانع
بسر ادر کشی گردیده اند
سپاسگزار است .



هی ! هی ! هی ! ... بچه ها پنجشنبه گذشته خوب بکرتان
کردیم ! میدانم هر یکی سه هزار کف دستتان گرفته بودید
که یک شماره باباشمل بخرید و شرح پذیرائی حاجی آقا را از
باباشمل در آن شب تاریخی ختنه سوران مشروطه بخوانید .
اما چکنیم ، همقطارها از بس چارو جنجال راه انداختند
مجبور شدیم اول با همقطارها مان که ماشاءالله همه شان سن و
سالشان از ما بیشتر ولی حوصله شان کمتر است دوسه کلمه درد
دل بکنیم تا برسیم بکارهای دیگر حالا بحمدالله اینکار را کرده ایم
و وظیفه همقطاری را بجا آورده ایم ، میتوانیم با خیال راحت
بقول شیرازی ها با شما « کپ » بز نیم .

مختصر آنروز ها شنیدیم که حاجی آقا جشن گرفته و
سوری راه انداخته و طبق طبق میوه ها را میبرند کرسی خانه
پیش خودمان فکر کردیم گفتیم ، حتم حاجی بابا را دعوت
نمیکند . مگر مرض دارد سری را که درد نمیکند دستمال بینند؟
او که از بابا مثل مرض شقاقولوس بدش میآید ، هر کجا میشنند
تفرینش میکند ، عاقش میکند ، چکار دارد که دعوتش کند و
واسه خودش سر خر درست کند تو این فکر و خیال بودیم که
فراش پیر کرسی خانه که همه شان از دم از قلم و نظر اولیای
کارپردازی افتاده اند پاکتی بدست ما داد . باز کردیم دیدیم،
بلی این دفعه هم حاج آقا از دستش در رفته و بابا را بیخودی
دعوت کرده است . تو دل گفتیم .

موقوف انقاسم تا کسی رسد اجازت

از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن
زود دادیم والده آقا مصطفی شالمان را با چوبک شست
لباس ها را کیسه کشید ، گیوه ها را هم دادیم گل سفید مالیدند
و پاشنه ها را کشیدیم و توتون چپق را به شالمان زدیم و تسبیح
بدست گرفتیم و سلانه سلانه راه افتادیم .

تو راه همه اش تو این فکر بودم که نکنند یکدفعه حاجی
از دیدن هیکل نحس مخلص آتشی بشود و از کوره در برود و
بامبی بزند کله ام و این کلاه تخم مرغی که یادگار جوانی است
و حالا دیگر لنگه اش پیدا نمی شود تا روی دماغم باین بیاید
مخصوصاً بیشتر ترسم از این جهت بود که حاج آقا دو روز
پیشترش تمام کارمندان کرسی خانه را بنخط کرده و فحش فراوان
داده بود که « ... شما غیرت ندارید ، فلان ندارید ، بهمان
ندارید . . شما میروید خبر های کرسی خانه را به روزنامه های
فکاهی میدهد . من هم ایله میکنم ، بیله میکنم . . . » مخلص
کلام حرفهایی زده بود که چاکر با این ریش و بشم که جای
نوهایشانم از تکرار آن شرم دارم . کسی هم از اعضای زبان
بریده کرسی خانه جرأت نکرده بود که بهش بگوید : حاجی
جان ! قربانت شوم اولاً هفت قرآن در میان . خاکم بدهن اگر
باباشمل دروغ گفته و تهمت زده است چرا تکذیب نمیکنی ، تا
حالا هر چه که این بدبخت گفته همه اش راست بود . ثانیاً باباشمل
همیشه تو این کرسی خانه خراب شده چهار رأس خفیه نویس
رسمی دارد که شیطان در زرنگی کوچک ابدالشان نمی شود ،
مورا از ماست میکشند و هر یکی یک کلاه حضرت سلیمان هم
سرشان است . ثالثاً بیشتر این کرسی نشینها عصرها تو قهوه خانه
(بقیه در صفحه سوم)

میآیند و بابا ه
بگیرد . بابا ر
این کرسی خان
چه میتوان کر
دوست دارند
پروراند . این
چو درس هجرت

الحمدالله همه
نگذشته باشند
بازی :

در کرسی خانه

پام را بکنند

دنگ و دنگ

چه بنهان بنده

و کیل باشی

را بگیرد و

سرمه شود .

باباجان چه خبر

احترام میکند

این چه طرز

زله ام پاک

نه خودشان در

افتاده است .

چطوری جواب

دیوانخانه را

کردند آنهم

گذاشت بالا

هم واسه اینها

تفنگ صاب

بیتند . .

مختصر ه

رسیدم توی با

چشم بد دور

پیری آنجا با

همه سیمین غذا

من شرمند

دیدم حاجی آ

خودش پذیرا

سرش بر نمید

شدم تا موقع

بیاندازم تو با

پیک وارد شد

چشم قبله گاهی

خودش را بیا

بد بختانه

واسه بابامشک

در رفته ایست

که اقلا بابا ی

دست این طای

که زیارتگه

بی اختیار بر ز

چه هرهی که

آنجا بو

حاجی متاثر ش

هستند ! ملت

نگاهی

و در دل گفتی

پنهای خیلی پ



ب پکرتان
رفته بودید
ی آقا را از
خوانید
انداختند
شان سن و
سه کلمه درد
را کرده ایم
خیال راحت
گرفته و
کرسی خانه
را دعوت
ستمال بپند؟
کجا میشنید
بوتش کند و
ال بودیم که
لسر اولیای
ردیم دیدیم
را بیخودی

بر دوییدن
چوبك شست
سفیدمالیدند
زدیم و تسبیح
کدفه حاجی
ه در برودو
جوانی است
پائین بیاید
آقا دو روز
نخش فراوان
ید ، بهمان
روزنامه های
مخلص
شم که جای
عضای زبان
وید : حاجی
بدهن اگر
نمیکنی، تا
ثانیا باباشمل
فقیه نویس
ن نمی شود ،
سلیمان هم
و قهوه خانه
(صفحه سوم)



از نمایی پرسند

۱ - چرا در جلسه ۲۰ ر ۲۲ آقای تهرانچی نمیگذاشت آقای نراقی صحبت کنند هر جمله که آقای نراقی میگفتند آقای تهرانچی داد میزدند « اینطور نیست آقا اینطور نیست »
باباشمل: هر که نقش خویشتن بیند در آب برزگر باران و کازر آفتاب
۲ - کارهای ترجمه وزارت عدلیه با اداره دفتر وزارتی و اداره حقوقی است و کار های کارشناسی با محاکم است و مجله و نشریات نیز با ثبت اسناد است . وجود اداره فنی چه صیغه ایست ؟
باباشمل: ناندانی بچه مچه های سفارشی و نور چشمی های مدیران کل و بستگان وزرای قدیم دادگستری است . فقط در رأس آن جوان بی شیله پیله ای کار گذاشته اند ولی کارها طبق میل خودشان در جریانست .
۳ - پس از ۳۸ سال که از عمر مشروطیت ایران میگذرد آیا موقع آن نرسیده است که کار های حسابی کم زور و پرمفعت مجلس از انحصار و تیول زردشتی های میلیونر خارج شده و بدست یکمده اشخاص صالح و با استعداد بیفتد ؟
باباشمل: صبر کنید تا دو دواخانه و سه تجارتخانه و پنج شش عمارت عالی دیگر که ساخته شد آنوقت انشاء الله .
۴ - با اینکه آقای رئیس قول داده هر ترک اولائی در مورد مستخدمین مستحق و بیچاره مجلس بشود بخودش بگویند تا جبرأت نماید آیا این مختصر کمک ارزاقی آنها بی تعبیض اجرا و انجام خواهد شد؟
باباشمل: عجالتا که کسی توجهی به حال این بدبختها ندارد و کسانی که به بخاری نزدیکترند گرمترند .

رستم یک دست ورق داد
ورق دادم به عماد
عماد بمن شتل داد
شتل و دادم به هفرنگک
هفرنگک بمن غزل داد
غزل و دادم به خسرو
خسرو بمن ماتیک داد
ماتیک و دادم به خانم لرزیده رود زانوم
آتش به پنبه افتاد گر به به دنبه افتاد
سگ به شکنجه افتاد

برای بچه ها

دویدم و دویدم

کرسی خونه رسیدم
دو تا و کیلو دیدم
یکیش بمن به سور داد
یکیش بمن بلور داد
سور را خودم خوردم
بلور دادم به بد پور
بد پور بمن حقه داد
حقه را دادم به مرشد
مرشد بمن تریاک داد
تریاک را دادم به جسمی
جسمی بمن پسته داد
پسته را دادم پروهر
پروهر آبجو داد
آبجو دادم به دکتر
دکتر بمن دوا داد
دوا را دادم به فاطمه
فاطمه بمن عبا داد
عبا را دادم به ملا
ملا بمن خرما داد
خرما را دادم به حاجی
حاجی بهم کاغذ داد
کاغذو دادم بوزیر
وزیر بمن جواز داد
جواز و دادم به مرکل
مرکل بمن لاستیک داد
لاستیک را دادم به تیمور
تیمور بمن برک داد
برک و دادم به نصرت
نصرت جعبه بسزک داد
جعبه را دادم به ادبار
ادبار بمن جوال داد
جوال را دادم دهستان
اوهم بهم بلال داد
بلال را بردم ملایر
یارو بهم کشمش داد
کشمش و دادم به سهراب
سهراب بمن شراب داد
شراب را دادم به لقمان
لقمان بمن عرق داد
عرق را دادم به رستم

درددل باباشمل

میآیند و بابا هیچ احتیاج ندارد که از کارمندان فلک زده خبری بگیرد . بابا را با وجود این تندی و تیزی ورکی و راستی تو این کرسی خانه خیلی ها دوست دارند و بر سرش قسم میخورند . چه میتوان کرد اشخاصی هم هستند که لفل را با وجود تیزیش دوست دارند و گل خنجری را که سر تا پاش پر تیغ است می-پروراند . اینها را بحساب « اهل ذوق » میگویند . جانم :
چو درس محبت نخواندی چسودار
فرموده باشی اصولیده باشی
الحمد لله همه خشک نیستند که بتول درویش : از قال به حال نگذاشته باشند .
باری : با این فکر و خیال گلچین گلچین آمدیم تار رسیدیم در کرسی خانه . همینطور سرم را انداخته بودم پائین و میخواستم پام را بگذارم تو که اوتولی و ایستادو کرسی نشینی پیاده شد دنگ و دونک تفنگها رفت بالا . از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان بنده که پاک خودم را باختم . گفتم حالا است که این وکیل باشی لامروت بر حسب اوامر عالی ریاست پناهی بابا را بگیرد و کتتش را ببندد و بیاندازد تو هلفدونی تا خاکش سرمه شود . از ترسم سر جام میخکوب شدم و از یارو پرسیدم : باباجان چه خبر است؟ گفتم مگر از ده آمده ای؟ واسه کرسی نشین احترام میگذاریم ، گفتم وکیل باشی خدا پدرت را بیامرزد این چه طرز احترام گذاشتن باین کلاه لگنی هاست . من که زهلام پاک آب شد اینها که نه بدرمرحومشان یوز باشی بود و نه خودشان در عمر شریفشان یکمرتبه گذرشان به سر بازخانه افتاده است . اینها سلام نظامی میخواهند چکنند؟ اصلا بلد نیستند چطور جوابش را بدهند . باز خدا روی کاک اصغر وزیر سابق دیوانخانه را سفید کند که همینکه تو زندان واسه اش پیش فنگ کردند آنهم مثل امیر تومانت منتهی با کلاه لگنی دستش را گذاشت بالا و خودش را مثل ماست شابد العظیم گرفت . شما هم واسه اینها یک تعظیمی بنده زید بهتر است لازم نیست اینقدر تفنگ صاب مرده جلالا پائین ببرید که بروز تفنگ حسن موسی بیفتد .
مختصر هر طوری بود از این خوان رستم هم رد شدیم و رسیدم توی باغ :
چشم بد دور محضلی دیدیم روشن از نور حق نه از نیران
پیری آندجا با آتش افروزی بادب دور پسر مغرچگان
همه سیمین گذار و گل رخسار همه شیرین زبان و تنگ دهان
من شرمنده از باباشملی شدم آنخا بگوشه پنهان
دیدم حاجی آقا دلربائی و دلبری میکنند و از واردین مثل خانه
خودش پذیرائی مینماید و اگر به بند که ما اینجا هم دست از سرش بر نمیداریم له و به مان میکند ، این بود پشت در منتظر
شدم تا موقع مناسبی پیدا شود و خودم را طوری که حاجی نبیند
بیاندازم تو باغ . چند ثانیه بعد یک دسته از خانهای شیک و پیک وارد شدند . چاکر نیز خودش را قاطی آنها کرد و تا چشم قبله گاهی به مماثلد الاعین و تشهی به الانفس افتاد جان نثار
خودش را بیاغ انداخت .
بدبختانه با این ریش و پشم دیگر زندگی تو این ملک واسه باباشمل مشکل شده است . هر جا پیر و پاتیل از دست عزرائیل در رفته ایست مشتری باباست . این خوش مصبها ، اصلا نمیگذارند که اقلا بابا یکساعتی چشم چرانی کند . آخر هر طور بوداز دست این طایفه جانی بدر بردم و خودم را به پشت سر حاجی که زیارتگه خوبان جهان و مجمع از ما بهتران بود رسانیدم و بی اختیار بر زبانم جاری شد :
چه مهرهی که تکرده است روزگار مرا
نشاند شاخ گلچلی چون تو در کنار مرا
آنجا بودم تا موقعی که ملت به میزهای میوه هجوم برد
حاجی متأثر شد و بکرسی نشینان زنجانی فرمود : « ملت اینها هستند ! ملت ، ملت ، ملت . . . »
نگاهی به ملت و کرسی خانه و کرسی نشین انداختم و در دل گفتم : از چنین خرمن اینچنین خوشه ! مخلص کلام ریاست پناهی خیلی پکربود متصل شرغر میسکرد و میفرمود : « اینها (بقیه در صفحه ۷)

خبرهای کشور

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که روز چهارشنبه گذشته ساعت پنج بعد از ظهر آقایان نکت معدنی و دکتر طاهره در منزل داش عتی مشغول رتق و فتق امور مملکتی بودند و شوهر وزارتتی نیز در همان موقع در ملاء عام شماره هشت سه رنگ دولتی را برداشته و دو نمره سفید ۲۲۴۴۴۴۴۴۴۴۴۴۴۴ و جلو اتوموبیل نصب میفرمودند.

تقدیم لایحه باغشاه

پنجشنبه گذشته لایحه از طرف وزیر دیوانخانه که ظاهراً برای آزادی محاکمات و عدم دخالت مطبوعات که موجب تشویش اذهانت و تحریک احساسات قضات (اگر داشته باشند) می شود و در باطن برای



... سید جوشی مقدار ۵ هزار متر زمین در اطراف ز این بابویه دارد. از آنجا که اخیراً در نتیجه توجهات بزرگان در قبرستان مسلمین جای خالی باقی نیست از مشارالیه تقاضای فروش زمین خالی را نموده اند. سید جوشی از گرمی بازار استفاده کرده و حاضر نشده کمتر از متری هشت تومان بفروشد

... رئیس خواربار شهرستان شهسوار از اتوموبیل دولتی استفاده کرده و کارش بردن مسافریه لنگرود و لاهیجان است از این راه روزی خود را اندازه میکند. باباشمل: چه کند؟ این بابا از املاک

تجدید مطبوعات تنظیم شده بود بکرسی خانه تقدیم کردند و چون تدوین کننده این لایحه در کودتای محمدعلیشاه دخیل و سمت مستنطقی باغشاه را نیز دارا بود لذا قانون نامبرده به قانون باغشاه موسوم گردید.

تجویز انتخابات

بطوریکه خفیه نویس باباشمل روز یکشنبه اطلاع داد دولت شروع انتخابات را به بعد از ماه رمضان موکول نموده و بدینوسیله هم دل کرسی نشینان را که معتقدند «از این ستون بان ستون فرج است» بدست آورده و هم ضعف خود را در اجرای صحیح امر انتخابات موتناً پرده پوشی نموده است.

جدش یکشاهی فایده نمیرد پس بگذار اقلا از دولتی سرخوار بار صد دیناری بچنگش بیاد کلاه داش میلسپو هم حتماً نظر فها بشم ندارد ... در حوالی زندان قصر پشت کوچه یوسفی منزل یک نفر خیاط پنجشنبه گذشته زن عمله را خفه کرده اند و طیب قانونی بدون تحقیقات کافی جواز دفن صادر نموده است.

باباشمل: انشاءالله دادستان تهران پنبه از گشوش بیرون خواهد کشید و صحت و سقم این قضیه را معلوم خواهد کرد. ... افتادن بچه در شیر خوار گاه بحوض آب حتماً در نتیجه عدم مراقبت اولیای بنگاه نامبرده بوده تاکنون دادستان تهران اقدامی در اینخصوص نکرده است. باباشمل: آقای دادستان! آیا مستخدمی که در نتیجه تسامح در انجام وظیفه باعث قتل شود از لحاظ نتیجه عمل با چاقو کش خیلی فرق دارد؟

... در شیر خوار گاه شهر داری بیست و پنج روز است که لباس بچه هارا نشسته اند علت نبودن صابون است. ... املاک خالصه کرج و حیدر آباد و کمال آباد را با صدی ۲۵ الی صدی ۵۰ اضافه اجاره باز دیده نموده اند و اجاره نامه قرار شده با مستاجرین تنظیم شود وزارت کشاورزی دستور موقوف ماندن قضیه را داده است. باباشمل: وزارتخانه درر دو قبول کلیه پیشنهادات آزاد است. ... تو بنگاه ماشین دودی پیشخدمت ها و کارمندان جزئی را بکارهای شخصی و خارج از حدود اداره میکارند. باباشمل: وقتیکه به سر باز وظیفه مجبور باشد بچه واسه آقا افسر خودش تو حوموم بره این که دیگر چیزی نیست.



— خیال میکنم اگر انتخابات آزاد باشد ما دوره دیگر انتخاب نخواهیم شد.
— غصه نخور اگر انتخابات فرمایشی باشد دولت ما را انتخاب خواهد کرد و
— اگر آزاد باشد رعیت های ما و پول ما اینکار را خواهند کرد.



مکتب آبی سیاه مستاز

فروشنده در تمام کشور - تجارخانه آقای محمد باقر تحریر بیان دالان امین الملک تهران . ۵-۳

صفحه ۵
صداى ايران
دولت چه
باباشمل - فکر
ثبیت قیمتها کرده و
نشنان دوره سیزد
اقدام (شماره ۸۴)
سوء نیت، سوء
باباشمل - و سوء
سر سام
مهر ايران (شماره)
سران بازار
باباشمل - دو
انتخابات
خاور زمین (شماره)
مطبوعات
باباشمل - همقط
مطبوعات کوتاهتر
نجات ايران (شماره)
تجار
باباشمل - تا لای
برای ابد دفن نش
مجلس بریده نمیشو
بوسی حاجی مشرف
ترس از بیر است
انحکام ملی (شماره)
آشنهنگی
باباشمل - بقول
زند خودتان: «اجت
را هم بعرض آقای
جواب عرض خواهم
رضایت نامه بی اثر نیست
امروز و فردا
این سقف فرو
باباشمل - آن با
حقیقی زود فرار میس
سقف نیز سرما کور
(بخت)
مشعل (شماره ۱۷)
پس از
باباشمل - ملاقات
تفنگدار دیگر
کوشش (شماره ۹۷)
زندگی
باباشمل - بدتر
اتفاقات (شماره ۸۴)
دکتر هیلسپو
مالی ایران را
باباشمل با کمک مع
که اکثرشان معتقد
مباشند و نمونه آن
نستور روز پنجشنبه
گردید!



صدای ایران (شماره ۳۳۸)
دولت چه فکر میکند؟
 باباشمل - فکر میکند خودش را بجای تثبیت قیمتها کرده و هر چه زودتر از شر کرسی نشینان دوره سیزدهم راحت شود.
اقدام (شماره ۲۸۴)
 سوء نیت، سوء فهم، سوء عمل باباشمن - و سوء هاضمه، ثقل معده، سرسام.

مهر ایران (شماره ۴۳۱)
سران بازار و سیاست نان
 باباشمل - دو عامل مؤثر و مفید در امر انتخابات.
خاور زمین (شماره ۸۱)
مطبوعات مستولند
 باباشمل - همقطار تو هم از دیوار مطبوعات کوتاهتر گیر نیوردی؟

نجات ایران (شماره ۲۲۶)
تجار در مجلس
 باباشمل - تا لایحه مالیات دکتر میلیسپو برای ابد دفن نشده است بای تجار در مجلس بریده نمیشود، هر روز بیبانه بدست بوسی حاجی مشرف میشوند ولی علت اصلی ترس از بیز است.
اتحاد ملی (شماره ۲۵)
آشننگی اوضاع
 باباشمل - بقول نان فطیر و کپک زده خودتان: « اجازه بفرمائید این قسمت را هم بعرض آقای دکتر برسائیم، بعد جواب عرض خواهیم کرد » زیرا در صدور رضایت نامه بی اثر نیست.

امروز و فردا (شماره ۸۲)
این سقف فرو خواهد ریخت
 باباشمل - آن بالا بالا نیما، آن مقصرین حقیقی زود فرار میکنند و بالاخره این سقف نیز سرما کور و کچلها فرو خواهد ریخت.

شعل (شماره ۱۷)
پس از هشت ماه
 باباشمل - ملاقات دارتن یان با سه تنگدار دیگر.
کوشش (شماره ۵۰۹۷)
زندگی امروز ما
 باباشمل - بدتر از آخرت بیزیداست.

اتفاقات (شماره ۸۴)
دکتر میلیسپو چگونه اوضاع مالی ایران را اصلاح میکند؟
 باباشمل با کمک معنوی نمایندگان مجلس که اکثرشان معتقد بتقویت دکتر میلیسپو میباشند و نمونه آن در نطقهای قبل از دستور روز پنجشنبه بیستم مرداد مشاهده گردید!

روزنامه قیام ایران
بزودی منتشر خواهد شد

از مشترکین محترم آتمنی میشود اگر تا ساعت ۹ روز ۵ شنبه نامه باباشمل بدستشان نرسیده به تلفن شماره ۵۷۶۰ اطلاع دهند.

ایران (شماره ۷۲۱۹)
چند عدد!!
 باباشمل - لازم است تا یک نفر بتواند از شاید العظیم یک راست خودش را ببندازد تو کرسی خانه.

امروز و فردا (شماره ۸۹)
بحران مالی و مشکلات دکتر میلیسپو
 باباشمل - یکی دو تا نیست ولی اساس مشکلات از ملاکین و کرسی نشینان تاجر و ملاک است.

ایران ما (شماره ۴۷)
ملت ایران و آمریکائیان
 باباشمل - میخواهی بگوئی روابط شش هزار ساله دارند.

میهن پرستان (شماره ۵۸)
در کشور دیوانگان
 باباشمل - باز دبه بر عاقل است محض همین است که توی این ملک از دیوانگان کسی بازخواست نمیکند.

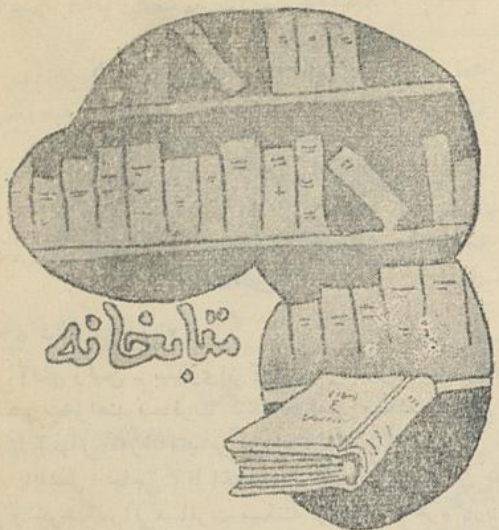
ایران ما (شماره ۴۶)
ستون خوانندگان
 چه جهت دارد وقتی کسی از دست این گرانفروشهای خدانشناس بشهرداری شکایت میکند پس از مدتی امروز و فردا باو جواب میدهند اقدام میکنیم.

ایران ما برای اینکه اشخاص بیدست و پواتنیل نمیخواهند گریبان شهردار را گرفته او را ببحله های فقیر ببرند و این وضعیت را باو نشان دهند و او را مجبور کنند که بوظیفه خود عمل کند.

باباشمل - باریک الله همقطار عجیب راهی پیش پای مردم میگداری! مگر گریبان آقای شهردار را میشود باین آسانی بدست آورد تا به جنوب شهر برد؟ ایشان با در بار شهرداری هستند که دسترسی بایشان از محلات است و بادر اتوموبیل شماره ۱ که جز گردو خاک چیزی از آن دیده نمیشود و یا امیده اند. و اگر روزی گریبان شهردار هاب دست مردم افتد بجای محله های فقیر یکسر پای میز محاکمه و مجازات میبرند.

امروز و فردا (شماره ۸۸)
اعلان از همدان - استعفا از
 نمایندگی جراید ملی باباشمل: یککاش استعفا از نمایندگی ملت را نیز از همدان اعلان میگردند.

اتحاد ملی (شماره ۱۵)
فکر و کالت (بر وزن ذکر ملالت تا چندی قبل مخصوص بده بود اکنون همه آرزو دارند)
 باباشمل: جانم باز حسودی تو گل کرد! تا حالا این فکر مخصوص شما و همقطار هایتان بود حالا چشم نداری ببینی یک عده دیگر در این سفره مرتضی علی جمع شوند و ازین نمذ کلاهی ببرند؟



بجز خفیف ثقیل رجوع شود به کاریکاتور شماره ۱۴ باباشمل

نصاب الشیوخ

ای نود ساله ماه خوش رفتار وی زما باز برده صبر و قرار دل ما برده چشم فتانت خون ما ریخت تیر مرگانت تا به بیگانه هم شوی دلبر کن لغاتی که گویمت از بر گر ملاقات کردی با کیسی سخنی گو باو بانگلسی چار حاجی است در همه کشور هر یکی باشد از دگر بهتر تو زبهر خفیف واژه شمار جهلگی را بغاظرت بسیار بیلگرینو (۱) است و صف حاج رئیس

عشق لاو (۲) است و ماچ باشد کیس (۳) واتر (۴) آب آمد و برد (۵) نان است آستراخان حاج طرخان است اسپکتاکلز (۶) و آی گلاس (۷) عینک

توز استورک (۸) خوان حاجی لک انت (۹) خاله کازین (۱۰) دای قزی است سان بیلگرینو (۱۱) حاجی منیزی است اکستری (۱۲) در لغت چو خالصه بود

توسشن (۱۳) را بدان که جلسه بود در لغت دان که ببرد (۱۴) ریش آمد خاطر من زین سخن پریش آمد عمر من صرف شد برای کمال

تا بدانم که چارکل (۱۵) است ذغال چیک (۱۶) گونه است و جای بوسه بود بییتی از « آلفره دوموسه » بود بروبرتی (۱۷) است ملک و مانی (۱۸) پول

پول بسم الله است و ما چون غول لاستیک ماشینم که پانک چر (۱۹) است لا (۲۰) قانون و امضا ساین چر (۲۱) است درای و (۲۲) شو فرو ماشین موتوکار وقتا ربنا عذاب النار

- ۱- Pelgrino - ۲- Love - ۳- Kiss - ۴- Water
- ۵- Bread - ۶- Spectacles - ۷- Eyeglass - ۷- Stork
- ۹- Aunt - ۱۰- Cousine - ۱۱- SanPelegri - ۱۲-
- ۱۳- Extesy - ۱۴- Session - ۱۵- Beard - ۱۶- Charcoal
- ۱۷- Cheek - ۱۸- Property - ۱۹- Money - ۲۰- Punc-
- ۲۱- Law - ۲۲- Signature - ۲۳- Driver

آگهی

رزم بیژن وهومان

نمایش مردانه نه طاق لوطی بیژن وهومان که هر کس دیده ای و اله گفته با بلیطارزان ۱۰۰-۱۰۰ ریال از سوم تادهم شهر بور در خیابان شاه آباد تماشاخانه گهر تکرار میشود هر کس بازهم در گیوه رانکشد که بیاید ببیند از کیسه باخته - ۱-۱

اختلاس از مرحوم ایرج میرزا

برای کتاب اول ابتدائی

داشت عباسقلی خان پسری

بود تو کرسی خونه يك پسری
 اسم او بود آسد جوشی خان
 نه نه نه راضی از او نه حاجی
 هر چه میگفت حاجی لچ میکرد
 هر جائی اسم رضا خان میدید
 هر چه ور میزد میگفت کم است
 جیب او مخزن کبریت و خیار
 داش باجون من این قصه بخون

کی میگه ما انجمن

حمایت حیوانات نداریم

چند وقت پیش بود که وزیر مکتب-
 خونه برای مجاب کردن کرسی نشین
 این چند کلمه را واسه آنها پرورده: «در
 سایر جاها انجمن حمایت حیوانات هست
 و در مملکت ما برای کودکان نیست»
 چاکر وقتی این حرفها را شنیدم به هو
 جا خوردم و پیش خودم گفتم حالا انجمن
 حمایت کودکان سرمون را بخوره که بود
 و نبودش برامون یکبست بلکه اگر
 باشه به قوزبالا تو زی بیشتر برامون نیسه
 اما چرا این یارو دکتزه که اینهمه درس
 خونده و کاغذ و مرکب و قلم حروم کرده
 اینقدر از دنیا بی خبره که میگه: «در
 (بقیه در صفحه ۷)

فردا هم خواهید گفت: محصول امسال
 متاسفانه خیلی بد بود و ما هم نمیتوانیم
 معجزه بکنیم.

آقای نراقی... هی آقایان میگوبند
 مردم نگرانند. اکثریت مردم آن هائی
 هستند که پول نان شب شان را ندارند و
 هیچ علاقه هم بگرفتن جواز آرد و غیره
 ندارند.

باباشمل: داش ابول! عجب صاف و ساده ای
 مگر نمیدانی که این کشککش و جارو
 جنجال جواز آرد که دو هفته تمام وقت
 دولت و مجلس را گرفته است پیش در آمد
 مخالفت بالایحه مالیات بر در آمد است
 و بس.

آقای نراقی: جنک طبقاتی ایجاد نکنید
 که بضرر خودتان تمام میشود.
 باباشمل: با سیه دل چسود گفتن و عطف

آقای وزیر دارائی: امسال را با پارسل
 مقایسه نکنید.

باباشمل: چون شما امسال وزیر دارائی
 هستید انصافا هم قابل مقایسه نیست.

آقای دکتر تاجبخش: شاهرود هم
 گرفتار مضیقه است با اینکه جنس فراوان
 دارد.

باباشمل: پس معلوم میشود از لحاظ
 انتخابات و کاندیدا دچار مضیقه شده است

آقای وزیر دادگستری: لایحه ایست
 راجع به بهبود امر محاکم و دادگاههای
 جزائی.

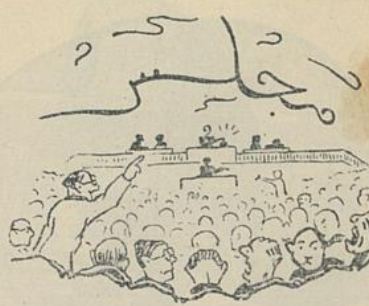
باباشمل: و در واقع لایحه ایست برای
 اختناق مطبوعات که بقید يك فوریت
 تقدیم میشود.

آقای طباطبائی عامه مردم مستظهر به
 الطاف آقایان هستند.

باباشمل: برای همین است که با خیال
 راحت و آرام خوابیده و دعا بجان شما
 میکنند.

آقای طباطبائی... وزارت خواربار
 نیست اما عمال بد وزارت خواربار هنوز
 هستند.

باباشمل: اینکه اشکالی ندارد. دیکتاتور
 نیست ولی عمالش با رجا هستند حتی آن نمک
 بحرام هائی را که بکرسی خانه فرستاده بود



جلسه ۵ شنبه ۲۰ ۲۲۵۲۰

آقای رئیس - بسیاری از آقایان در مسافرت هستند. آقایان
 دیگر هم میخواهند مسافرت کنند خواهش میکنم آقایان صبر
 کنند. تا آنهایی که رفته اند برگردند.

باباشمل: حاجی آقا اختیار دارید. مگر آقایان برای
 تفریح و خوشگذرانی مسافرت میکنند؟ اینها بالاخره کار دارند
 میخواهند زمینه انتخابات فراهم بیاورند شما هم میگوئید صبر
 کنند اگر راست میگوئی بفرما انتخابات را بتعویق بیاورند

آقای موید احمدی... مردم خون گوسفند میخورند
 مسلمان! گندمهاشان را نمیدهند بخورند.
 باباشمل: چه اهمیت دارد مردم اگر خون گوسفند میخورند
 بالانشینها نیز خون مردم را میبکنند.

آقای موید احمدی... بنده معتقدم که دکترا میلیسپو مترجمین
 خوب ندارد.

باباشمل: غصه نخور صبر کن تا حاجی آقا ندکی پیشرفت در
 زبان بیگانه بکنند آنوقت مترجم خوبی برای دکترا میلیسپو
 خواهند شد.

آقای موید احمدی: بد کتر گفته بودند مجلس از استخدام و
 اختیارات شما نادم و پشیمان شده است.

باباشمل: گمان نمیکنم دروغ بعرض شان رسانیده باشند!

آقای اوحدی... آقایان وزراء که در موقع تصویب
 آئین نامه بودند آیا بچه ۸ ساله یا ۱۲ ساله ندارند؟ تابدانند
 این بچه با ۴۰۰ گرم نان چطور میتواند زندگی کند؟

باباشمل: چرا؟ بچه ۱۲ ساله هم دارند ۸ ساله هم، بزرگتر
 و کوچکتر از آن هم دارند ولی کسی نگفته است که بچه وزراء
 هم باید با ۴۰۰ گرم نان زندگی کنند؟

آقای اوحدی... یک رفیق داشتم در انگلستان زندگی
 و خوردن خود را «کنترات» داده بود.

باباشمل: بد نیست که شما هم از رفیقان سرمشق گرفته
 نمایندگی خودتان را در مجلس بکنترات بدهید (حاشیه برهان
 قاطر: کنترات یعنی پانسیون)

آقای اوحدی... تنها آقای موید احمدی برای کرمان
 نوبی نالند من هم برای اصفهان می نالم همه برای هم داریم میتالیم
 باباشمل: شما که با این ناله ها تان مجلس را پاك كربلا
 کردید!

آقای اوحدی: آقای دکتر میر نجف بسر نجد، میر نجد
 نرنجد...

باباشمل: معلوم میشود پشت تریبون صرف میرا هم جزو
 مذاکرات قبل از دستور میتوان قرائت نمود.

آقای اوحدی... يك نفر گفت آقایان وزراء همه چیز
 توخانه شان هست.

باباشمل: عجب! چطور تا حالا آن يك نفر فضول را
 بعنوان نشر اکاذیب تعقیب نکرده اند؟

آقای بهبهانی: مال خودش است آزاد است بهر کس
 میخواهد بفروشد.

باباشمل: آیا شرع اسلام هنگام قحطی و سختی نیز همین
 حکم را کرده است؟

آقای وزیر دارائی... امسال محصول نسبه بد نیست.
 باباشمل: اوائل سال میگفتند محصول خیلی خیلی خوبست.
 چند ماه بعد محصول خوب بود. حالا محصول نسبت به بد نیست لابد



بحار ستی

«مجلس»

ابراهیم ادهم: شاید از حکمت ح

من نا

مغذب: در توی مجلس کاک

حکمت او

افمنی: مایه داری توهم بیش

جنب و جوج

دکتر سمیع: من در طلب علاج

آنکس که پزشک

اخوانك: اگر آن شیخ جرجا

سزای حسن گفتار

شاه تونی با سنگ پای

اوسا باقر چه رنگ

قرنیان: حسب الامر آسمان

رشتی

دکتر پاطلائی: کفش زرین میرزا

قالب

حاجی و دب اکبر: شیان عجیبان همای

شیخ

(بقیه از صفحه ۶)

کی میگه ما انجمن

سایر جاها انجمن حمایت

خدای نخواست تو

ها پیدانیشه؟ اخه

شکسته نفسی کنیم

این فرنگی های لا

چاکر از صد سال

اینکه پدرج فرنگ

میونهای زبون بس

هارودست اوناز

کاملترش رودر دست

هزار سال دیگه زو

شده نمی توند انجمن

خوبی و کاملی در بیار

این یکی رو هم مثل

یاد گرفته و بعد ریه

بام خودشون بد نی

نیس و افاده اش را

حالا برای اینکه بد

هناطول و تفصیل کار

رو باز کنید تا برات

شمار اینخدا ببینید

تو این مملکت پیدا



بحارستان مجلسی

«مجلد نهم»

ابراهیم ادهم :
شاید از حکمت حکم دوله
من ناخوش شدم کچو کوله
مغذب :
در توی مجلس کاکاجون چول شدست
حکمت او بر همه مجهول شدست
افندی :
مایه داری توهم بیش و کمی
جنب و جوشی کن تو آخر آدمی!
دکتر سمیع :
من در طلب علاج خود چون کوشم
آنکس که پزشک ماست خود بیمار است
اخوانک :
اگر آن شیخ جرجانی بدست آرد دل مارا
سزای حسن گفتارش دهم پست حاج آقارا
شاه توتی با سنگ پای قروین :
اوسا باقر چه رنگ و وارنگی
بدل ما نیز زنی چنگی
قرنیان :
حساب الامر آسمان خرگاه
رشتی آمد و کیل کرمانشاه
دکتر باطلانی :
گفت زرین میرزا علی اصغر
قالب پای آحسین قلی است
حاجی و دباکیر :
شیان عجیبان هما برد من بیخ .
شیخ تبصی و صبئی یتشیخ

(بقیه از صفحه ۶)

کمی میگه ما انجمن حمایت حیوانات نداریم

سایر جاهای انجمن حمایت حیوانات هست «مگه خدای نخواست تو این ملک ازین انجمن ها پیدا نمیشه ؟ اچه چرا ما همش میخواستیم شکسته نفسی کنیم و چشممون رو بدست این فرنگی های لامصب بدوزیم . بعقیده چاکر از صد سال باینطرف یعنی پیش از اینکه پدرجد فرنگی ها بفکر بیفته برای حیوانهای زبون بسته انجمن درست کنه ما هارودست اوناز زده و انجمن بهتر و کاملترش رودرست کرده ایم که فرنگی ها هزار سال دیگه زور بزندن برای نمونه هم شده نی توئند انجمن های خودشون را باین خوبی و کاملی در بیارن و اصلا شاید آنها این یکی رو هم مثل باقی چیزهاشون از ما یاد گرفته و بعد ریختش رو عوض کرده باسم خودشون بدنیا جا زده اند و اونوقت نیس و افاده اش را بخرج خود ما میدهند حالا برای اینکه بدوئند این انجمن با این همه طول و تفصیل کارش چیه خوب گوشاتون رو باز کنید تا براتون بگم :

شمارا بخدا ببینید اینهمه دزدو آدم کش تو این مملکت پیدا میشه که همه شون با

درددل باباشمل

کمی هستند دعوت کرده اید ؟ چرا آدمهای حسابی امسال نیامده اند ! امسال . . . « از این حرف آتش بدلم افتاد . دیدم فکر ما با فکر حاجی زمین تا آسمان فاصله دارد ، من آنشب همه اش در این فکر بودم که چرا در آن دستگاه دهقانی ندیدم که صورتش از زور آفتاب سوخته باشد ؛ لبو فروشی با برهنه را تماشا نکردم سر باز پیر گلوله خورده را ندیدم ، دستم بدست پینه دار آهنگری بر نخورد مگر مشروطیت را غیر از اینها کسی دیگر گرفته است ؟ مگر مشروطه غیر از اینها بکس دیگر تعلق دارد ؟ ریاست پناهی هنسوز راضی نیست . اینهمه وزیر و کرسی نشین و دارا او را قانع نمیکنند . باز عقب آدم حسابی میگردد . او آدم حسابی را در میان کاخها و اتوموبیلهای شیک جستجو میکند در صورتیکه خدایش میفرماید : ان اکرمکم عندالله اتقیاکم خواستم بیخ گوش جوابش دهم دیدم بقول عرفی :
چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم
ای وای اگر بشکوه شود آشنا لبم
صد بار لب گشودم و بیرون نسرخیتم
خونها که موج میزند از سینه لبم
این حرف حاجی بکرم کرد ، سوا کردن محل و میز مهمانان بیگانه بیشتر بکرم نمود ، لوسی و نثری دکترو سفهی خسراج خانه که میخواست بزور خودش را تو بیگانگان جا کند دیوانه ام کرد و با اینهمه :
لب از گفتن چنان بستم که گوئی
دهان بر چهره زخمی بود و به شد
سرم را پائین انداختم و با ریاست پناهی دست دادم ولی بجان شما بقدری از این کچلک بازیها خجیل بودم و سرم پائین بود که در موقع دست دادن حاجی فقط کله کلاه تخم مرغی مرا دید و من نوک کتکهای او را . راه قهوه خانه خودمان را پیش گرفتیم و انگار تا قهوه خانه شاعر شوخ و پاکباز شیراز در گوش من میخواند :
یا بمیکده و چهره ارغوانی کن
مرو به مدرسه کانجاسیاه کاراند

خیال راحت راست راست راه میرن و گوششان بحرف احدی بدهکار نیست و اگر کسی نگاه چپ بهشون بکنه فوری به تریج قباشون بر خورده و یارو را بی احوال- بررسی میندازن تو هلفدونی و تاحالا یه وقت نشد که چندتا از اینارو پای حساب کتاب بکشن و یه زهر چشم جانانه ازشون بگیرن و اگه گاهی وقتی دم دوسه تاشون را تو تله انداختند یا قضا قورتکی از دستشون دررفته یا اینکه از بس شورش درآمده و سرو صدای مردم بلند شده خواسته اند یه کلاه شرعی سرش بزارن و سروته معامله رو یه جوری که نه سیخ بسوزه نه کیاب هم بیارن و دست آخر اگه یارو خیلی کله شق بود و نخواست با او نا خوب تا کنه و یه جوری باشون کنار بیاد برای خالی نبودن عریضه میندازنش تو زندون اما آنجا هم آتقدر وسیله راحتیش رو فراهم میکنن و میزارن

سینما

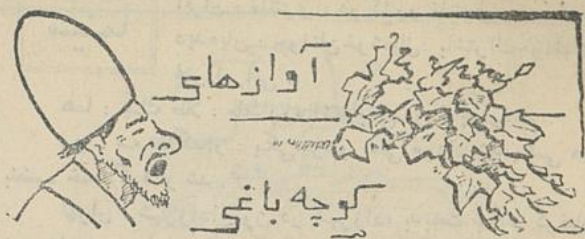
ایران : فانتزی : در کشور فانتزی : دیده بان : جوانان خوشحال : باشترک جوانهای غیر ایرانی .
هما : جنک طلا : یامبارزه انتخاباتی دوره چهاردهم .
ری : سه تفنگدار : یکی مردو یکی مرداد شد یکی هم بغضب خدا گرفتار شد .
تهران : شهرزاد : چون در شهرزاد ، بدبخت باید گرفتار شهر تار شود .
تماشاخانه هنر : نوروزخان : این دیگر کاندیدای و کالت کجاست ؟
نو : داماد پولدار : حتم سابقاً عضو وزارت خوار بار بود .

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۷۶	۷۸
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۷۰	۱۷۲
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۴۷	۴۶
دفتر فروشان متین	۱۰۰	۱۸	۱۸
سلیمان و بنی اعمام	۱۰۰	۶۹	۶۷
سوسیته آنو نیم همهران	۱۰۰	۶۰	۶۰
نقیس و بنی اعمام	۱۰۰	۱۹	۱۸
خیریه راه خدا	۱۰۰	۳۸	۳۷
سندیکی خانه بدوشان	۱۰۰	۱۸۷	۱۸۷
اتحاد ملی	۱۰۰	۱۲	۱۲
بنگاه ایران پیر	۱۰۰	۴۵	۴۵
کمیته انتخابات فرمایشی	۱۰۰	۳۰	۱۴
شرکت لاهیجان بدون مسئولیت	۱۰۰	۳۰	۲۹
جبه آزاد	۱۰۰	۶۰	۵۶
شرکت تعاون	۱۰۰	۵۰	۵۰

این هفته با وجود جنب جوش زیادی که در بازار مشهود بود اسهام زیاد تغییر نکرده و خرید و فروش نیز کم بوده است اسهام سهیل و شرکا در نتیجه تعدید اعتبار سهام مجلس و تعویق انتخابات کمی ترقی کرده است . . . میلیسپاک کارتل مواجه با رقابت شدید سرمایه داران قوی است با وجود این سخت مقاومت میکند و این هفته در نتیجه پروپا کاند و نطقهای طرفدارانش در مجلس از ۱۷۰ به ۱۷۲ رسیده است شرکت تضامنی ضیاء با وجود نشر آخرین عکس مدیر عامل شرکت کمی تنزل کرده ، علت شباهت زیاد عکس نامبرده به کار کردانهای هولیود بود . دفتر فروشان متین و سوسیته آنو نیم همهران و سندیکی خانه بدوشان و بنگاه ایران پیر و شرکت تعاون ثابت بودند . سلیمان و بنی اعمام سخت در کشمکش است و شرکت چاپ مسعودیان برای اینکه با سلیمان و بنی اعمام و شرکت لاهیجان و جبه آزاد بتواند نبرد کند و در عین حال اسهام اصلی آن که باسم اطلاعات در جریان است سبک نشود اسهام جدیدی باسم مشعل و شرکا ، که فقط برای همین منظور منتشر شده بقیمت ارزان بجزریان انداخته است . نقیس و بنی اعمام و خیریه راه خدا کمی تنزل کرده است . شرکت لاهیجان بدون مسئولیت و جبه آزاد این هفته از فعالیتشان کاسته شده اس و رو بتنزل اند . کمیته انتخابات فرمایشی که توسط استاویسکی و وطنی تأسیس شده بود میچش باز و نزدیک به ورشکستی است معلوم شد رئیس آن بیخودی خود را بمقاماتی مربوط میگردو از قرار معلوم الان سهامش را برای فروش و عرضه به دهقانان ساده لوح به دهات شهریار و ورامین برده است .

به تن بیعارش خوش بگذرد که اگه یه روزی حکم خلاصیش رو بدستش بدن مثل بعضی کرسی نشینها که چون نشونرا بگیرن بهتره تا از این کرسی ها دورشون کنن راضی نمیشه از اونجا دل بکنه مختصر همه اینها دلیل اینه که یه « انجمن حمایت حیوانات » تو این ملک هست که هیچ وقت نمیزاره باین زبون بسته ها چش زخمی برسد و همیشه تا پای خون از اونا نگاهداری می کنه . حالا اگه یه عده باز میخان به این اسم برامون خرج بتراشن نباید باونا پولی داد چون حتماً با این حرفها میخان مثل « انجمن حمایت مادرانثون » یه وسیله دخلی برای رندون فراهم کنن و باز یه موندن بساط ملتر و با این شیوه بچاپن .



اگر که با من مسکین نشستنت عار است
بگو ردیف فروهر چرا سزاوار است

لاادری

در این کرسی خونه بسی دم زدند

برفتند چون چشم بر هم زدند

لاادری

مردم بخوانده اند چنان لابلای ما

در سعی و کوششند بگیرند جای ما

در پای کوی تو سر ما میتوان برید

تتوان برید از سر کوی تو پای ما

لاادری

رفیق مجلس ما در نماز نافله بود

بنفس سرکش اماره سخت در گله بود

زبان بمدح و ثنای کسی گشو دستی

شریک دزد بد وهم رفیق قافله بود

هر آنچه کشت همه عمر اندر این ادوار

نتیجه اش همه گویند کوفت و آکله بود

لاادری

در کشور ما بجان دکتر باهر

بر عکس نهند دم انجس طاهر

گزارش‌های شرکت چاپ‌های گرامر و نشر و فرهنگ

نیتی و نوش

افسون سرکشان!

ز روزی که عنوان امنیه را

مبدل به ژاندار مری کرده اند

همه ملک را امن و ما را مصون (!)

ز آشوب و غارتگری کرده اند

به کشور اگر بود گردنکشی (!)

مهای فرمانبری کرده اند

بنام بدین نام فرخ کز آن

به گرد نکشان سروری کرده اند

چه نامی که افسون هر کس بود

ز اصلاح کشور همین بس بود؟؟

زاغچه

بهترین هدیه بمادران

کتاب راهنمای بچه داری است

محل فروش کتابفروشی پروین

خانم باجی

خانم باجی مادر بزرگ مخلصونه
مادر آقام. این خانم باجی ما مثل همه
زنها که پیر میشوند خیلی وراجی میکنه.
بدتر از همه صبح تا شوم قرقر میزنه.
همیشه هم ناراضی است. من موندم معطل
که با اینهمه اوقات تلخی ها چطور اینهمه
عمر کرده. همین روزها با میزاره تونود.
از روزیکه من چشممو وا کردم خانم باجی
را همین جور پیر دیدم. ماشاءالله حالا هم
حالش خیلی خوبه. گوش شیطان هم کر
گمان ندارم حالا حالاها خیال ترک مارا
داشته باشد.

از بچه گی ها خانم باجی علاقه مخصوصی
بهن داشت و رواصل همین علاقه هر جا
باش میافتاد تا میدید به چیزی بنظرش خوب
نیامد فوری قرقر مفصلی بناف مامی بست
هر چی هم میکردیم از دستش خلاص شیم
نمیشد. حالا هم میگه تو تربیت شده منی
اگه از بچه گی ها من مواظب تو نبودم
با اینجاها نمیرسیدی. تو این چند سالی
هم که رفته بودیم فرنگ مرتب تو کاغذهاش
سفارشیهای زیادی میکرد و اونجا هم
نمیگذاشت راحت باشیم. مثلاً مینوشت
شبهها که میخواهی بخوابی دهنه رو کر
بکش! یا گاهی مینوشت اگه میخواهی
با دختر های اونجا برقصی زیاد خودت
را باونها نجسبون به خورده فاصله بگیر
تا نفس اونها با نفس تو قاطی نشه.
خلاصه کلام اونکه از هیچ نوع سفارشی
مضایقه نمی کرد.

وقتی که بر گشتیم، اون روز ورود
خانم باجی به نگاه به سرتاپای ما کرد و
بعد عوض اینکه ما اراج کندیه و بشگون
از لب ما گرفت که ور پریده مگه من بتو
نوشته بودم که هر پانزده روز به بار بده
سرت رو از ته ماشین کنن. حرف من و
گوش نکردی رفتی هزارتا کوفت و ما شرا
به سرت مالیدی تا همه موهاش ریخت و
کچل برگشتی. دیگه سواد و معلومات
تو بچه دردمن میخورد؛ اون زلفها باون
خوبی که بچه گیهاش داشتی میارزید بده
تا از این دیلوم ها که میگند شما ها
گرفتید. خلاصه بهر نحوی بود دلش رو
پدست آوردیم. تا زود رفتیم نظام وظیفه
و شدیم افسر. به دونه ستاره هم زدیم
رو دوشموت یکی از رفیقهای ما که بچه
محل مون هم هست و پهلوی خونه ما خونه
داره بیچاره سن و سالش به خورده زیاد
بود و خوب نمیتونست پا بکوبه. آخرش
هم از امتحان رد شد و معین نایش کردند
به نواز رو دوشش دوخته بود و روزها
با هم میرفتیم سرکار. به روز دیدم خانم
باجی چشمش رو زل کرده تورو من و
چارچشمی بین نگاه میکنه. باز فهمیدم که
خانم باجی راضی نیست. خواستم یواشکی
از تو اطاق در رم دیدم اومد جلوی من
گفت خجالت نمیکشی؟ گفتم مگه باز چطو
شده؟ گفت ناسلامتی رفتی فرنگ و هفت
سال درس خوندی و بقول خودت میگگی
من ایسانسه هستم اونوقت با اینهمه های و
هو همش به ستاره کوچولو رو دوش زدی



— چقدر احمق! نوک دهان من
ماتیکی شده و تی هیچ بن نهیگی!
— چکار کنیم! خیال کردم این
هم آخرین مد امسال است.

و حال اونکه بچه خال قزی این مهدی خان
هسابه موت که باندازه به انگشت
کوچولوی تو مکتب نرفته به نوار طلافی
باون پهنی گرفته و خیلی کارو بارش از
تو بهتره. من از اول میدونستم که تو
واسه هیچی خوب نیستی. من دیگه حاجو
واج شدم و نتونستم چیزی جوابش بدم.
ولی از هموت روز فمیدم که خانم باجی
از همه بهتر فهمیده. اون خوب میدونه که
تو این ملک معلومات بدرد نمیخوره.
میاس پول در آد. ظاهر رو درست کن
که مردم گول بخورند و سن نار توجیب
بره. حالا اگه باری بارت نیست نباشه.
اگه یکی پیدا بشه که حقیقتاً چیزی بلد
باشه و بخواد کار کنه کلاش پس مرگه
است و میاس شب گشته بخوابه. اینجا
اونامی عزیز بالادستیهای خودشون هستن
که کار نکنند و ظاهر رو نگهدارند و اگه
خودشون نمیدزدند اقلای ته بالانهارا رو
آب نیاندازند. اگه شریک دزدو رفیق
قافله شدی که نونت تو رو غنه و الا به
راست میری ابرقو. دیگه حالا محض خاطر
خانم باجی هم شده میخوام مثل اونالیک
کارو بارشون سکه شده ظاهر رو نگه دارم
و الا میترسم بیچاره خانم باجی آخرش از
دست من دق کنه.

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رضا گنجی
محل اداره: خیابان شاه آباد جنب کوچه
ظهور الاسلام تلفن: ۸۱-۵۴
مقالات وارده مسترد نمیشود. اداره در
درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد
است. بهای لوايح خصوصی و آگهیها با
دفتر اداره است.

بهای اشتراك

یکساله: ۱۵۰ ریال

ششماهه: ۷۵ »

بمناسبت تصد

سال اول - ششم